

طبیعت وقیح تر
از آخوند
نیافریده است

بیاداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۴۱ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و سوم - مهر ماه ۲۵۸۲ ایرانی - ۱۴۰۲ ضد ایرانی

توبه کردن
اوج حقه بازی
در اسلام است

انقلاب ایران زیرزمینی شد
انقلاب زن، زندگی، آزادی برای حفظ جان جوانان
بی نظیر ایران، هوشمندانه از سطح خطرناک
خیابان، به درون عمق اندیشه ها و مغز و قلب
مردم روانه شده است. دیگر جای نگرانی نیست.

دکتر کمال جعفری یزدی مبارز خراسانی که بارها زندانی شده است دیروز در گفتگو با یک تلویزیون می گفت جوان های امروز دیگر مانند جوان پیش از انقلاب مهسا نیستند، با یکی از آن ها حرف می زدم می گفت برای جوان امروزی سر امام حسین با سر نوشابه دیگر فرقی ندارد! بسیاری از مردم به فریب کاری این دین پی برده اند.

مریم فومنی - آسو

چکیده مقاله

چگونگی ۱۷۵ سال مبارز مادران ما در برابر

حجاب اجباری - بخش نخست

اکنون بیش از یک سال است که بسیاری از زنان در ایران خود را از قید حجاب اجباری رها کرده اند. برای آن ها کشته شدن مانده در رویه ۳

محسن خیمه دوز - تهران

ایران به آرامنه مدیون است

می توان ادعا کرد که علت رفتار وحشیانه شیعیان ایران با بهائی های ایرانی، تضاد دوساختار تئولوژیک است. به ویژه وقتی یکی از این دو ساختار تئولوژیک با یک انقلاب غیرعقلانی با ساخت قدرت پیوند می خورد و در مسیر انحطاط جامعه حرکتی شتاب دار را مانده در رویه ۲

ایران به ارامنه مدیون است

مانده از رویه ی نخست

بنیان‌گذاری و هدایت می‌کند.

اما آزار و اذیت‌های ارمنی‌ها را با چه تبیینی می‌توان توجیه کرد؟ از کشتار وحشیانه ارمنی‌ها و آواره سازی‌شان توسط عثمانی‌ها برای ایجاد حکومتی نامشروع به نام ترکیه، تاکشتار و آواره‌سازی ارمنی‌های قره‌باغ و احتمالاً فردا هم کشتار و آواره‌سازی ارمنی‌های ارمنستان. ارمنی‌ها با چه کسی یا چه چیزی تضاد دارند؟ دین یا قومیت چه کسی را تهدید می‌کنند؟

چرا زیست‌آن‌ها مرتباً مورد تجاوز وحشیانه قرار می‌گیرد و انسانیت‌شان محترم‌شمردن نمی‌شود؟

ارمنی‌ها، نه به خاطر باورهای تتولوژیک‌شان، نه به خاطر قومیت ویژه‌شان، نه به خاطر زبان‌شان، نه به خاطر خط نوشتاری‌شان بلکه به خاطر انسان بودن‌شان شایسته احترام اند.

شرمساری انسان معاصر (چه در غرب و چه در شرق) زمانی بیشتر خواهد شد که بدانند جایگاه ارامنه در نویسندگی، شعر، صنعت، موسیقی، تئاتر و سینما جایگاهی بسیار والا و ارزشمند است. بنابراین بشر امروز یک عذرخواهی به ارامنه بدهکار است.

و ایرانیان به ویژه حکومت ایران بیش از دیگران به ارامنه مدیون‌اند. اگر ارامنه در ایران نبودند موسیقی پاپ هم در ایران نبود. اگر ارامنه در ایران نبودند صنعتی به نام سینما هم در ایران نبود. اگر ارامنه در ایران نبودند تئاتر هم در ایران نبود.

بسیاری موارد دیگر (مثل شیرینی‌پزی، عکاسی، دوزندگی، تحصیلات آکادمیک، تعمیر ماشین و تعمیرات لوازم فنی، برقی و مکانیکی) بدون ارامنه بسیاری از این فنون یا در ایران شکل نمی‌گرفت یا بسیار کند و عقب‌مانده بود. آن‌هم در جامعه‌ای که شیعیانش به مدت چند قرن بخور و بخواب و تولید مثل، هر پدیده نو و تکنیکی را شیطانی و حرام می‌دانستند.

ایران بیش از جهانیان به ارامنه بدهکار و مدیون است.

در مستندی درباره کشتار ارامنه به دست عثمانی‌ها، نشان داده شد که آمریکا و دیگر ملل ناظر ناگهان در برابر این کشتار سکوت کردند و با فوریت شکل‌گیری کشور ترکیه را به رسمیت شناختند و یک فیلم سینمایی مستند راکه در آن دختری هجده‌ساله ارمنی نقش اولش را بازی می‌کرد و درباره کشتار ارامنه بود از تمام سینماهای آمریکا پایین کشیدند و تمام نسخه‌هایش را نابود کردند. سال‌ها بعد که آن دختر هجده‌ساله به مرز نود سالگی رسیده بود و در مستندی درباره خودش و آن فیلم حرف می‌زد در بخشی از سخنانش گفت:

«بعد از آنکه تمام نسخه‌های فیلم کشتار ارامنه را از سینماهای آمریکا

برداشتند و نابود کردند دختر دیگری را به جای من به مراسم گفتگو درباره فیلم فرستادند و مرا به عنوان بیمار روانی به تیمارستان بردند. مدتی در آنجا بودم که تهیه‌کننده فیلم که خانم مهربانی بود اتفاقی مرا دید و با عصبانیت مرا از تیمارستان بیرون برد و در مطبوعات افشاگری کرد».

این زن ارمنی در ادامه سخنانش چنین بیان کرد:

«می‌دانید چرا هیتلر ظهور کرد؟ علتش سکوت جهانیان به ویژه آمریکا و دیگر ملت‌ها در برابر کشتار ارامنه بود. هیتلر وقتی دید جهان این چنین بی‌تفاوت از کنار کشتار ارامنه می‌گذرد اطمینان پیدا کرد که می‌تواند آشویتس را به وجود آورد. و هیتلر البته اشتباه فکر نکرده بود».

همان طور که خمینی هم گفت، افتخار شیعیان براین است که امام اولشان علی ابن ابیطالب، امیرالمومنین، در یک روز سر ۷۰۰ تن از مخلوق خداپرست را از تن جدا کرد! این بی‌رحمی و شرارت برای شیعیان اگر افتخار نیست پس چیست؟



تفاوت بچه‌های مسلمان با بچه‌های غیر مسلمان

سال ۱۲۸۶ نخستین اعتراض خیابانی زنان بی حجاب در تهران
 راه پیمایی سال ۱۲۸۶ در تهران یکی از اولین اقدامات زنان در اعتراض به حجاب اجباری است. زنانی که گویا بی حجاب بودند شعار می دادند زنده باد مشروطه- زنده باد آزادی.

مشروطه خواهان هرگونه ارتباطی با این زنان را انکار کردند و مدعی شدند که آنان زنان «فاحشه ای» بودند که از سوی مستبدین و ملاهای طرفدار «مشروطه مشروعه» برای بدنام کردن مشروطه خواهان و متهم کردن آنها به بی دینی به خیابان آمدند.

جامعه ی آن زمان ایران برای چنین تغییراتی آماده نبود. شاید به همین علت بود که برخی زنان تحصیل کرده با کنار گذاشتن روبنده و نوشتن مقالاتی کوشیدند تا فضا را برای تغییر پوشش زنان آماده کنند. زنانی همچون «دره المعالی» عضو انجمن مخدرات وطن ماکه بعد از گلوله باران مجلس در خرداد ۱۲۸۷ حجابش را برداشته بود.

ادامه دارد



**خداوند این جهان را به تنهایی آفرید،
 بدون کمک کسی، سپس به «این افراد»
 برای رساندن پیام خود نیاز داشت!**



همکاران خدا!

چگونگی ۱۷۵ سال مبارز مادران ما در برابر حجاب اجباری

مانده از رویه ی نخست

«مهسا امینی» آخرین تیر بر تابوت حجاب اجباری بود. نباید از یاد برد که این مبارزه از دو قرن پیش آغاز شده است.

زنانی که این روزها، هر صبح، ترس و اضطرابشان را در مشیت می گیرند و بی حجاب به خیابان می روند همان زنانی هستند که در تیر ماه ۱۴۰۱ کمپین «حجاب بی حجاب» را شروع کردند و همراه «سپیده رشنو» شدند.

این دختران نوه های همان زنانی هستند که در اسفند ۱۳۵۷ و تیر ۱۳۵۹ اوائل حکومت اسلامی در اعتراض به حجاب اجباری به خیابان رفتند. این زنان و دختران نوادگان صدیقه دولت آبادی، شهناز آزاد، خدیجه افضلی و فخر آفاق پارسا هستند که از دوران مشروطه برای رفع حجاب مبارزه کرده اند. آن ها امتداد صدای بی باک قمرالملوک وزیری هستند که در سال ۱۳۰۳، دقیقاً ۹۹ سال پیش بی حجاب به روی صحنه رفت و این ها شجاعت شان را از طاهره قره العین به ارث برده اند که ۱۷۵ سال پیش در تیر ۱۲۲۷ حجاب از رخ برداشت.

در تیر ماه ۱۲۲۷ خورشیدی ۱۷۵ سال پیش در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، زنی سی و چند ساله در باغی در روستای «بدشت» در ۷ کیلومتری شاهرود، در گردهمایی پیروان سید محمد علی باب روبنده اش را برداشت و سخنرانی کرد.

آن روز طاهره تنها زن حاضر در آن گردهمایی بود که تصمیم گرفت پرده را کنار بزند، روبنده اش را بردارد و چشم در چشم مردان سخنرانی کند. در پی این اقدام طاهره که از آن با عنوان کشف حجاب یاد کرده اند، شماری از مردان به خشم آمدند و گردهمایی را ترک کردند، برخی او را ملحد خواندند، مردی با شمشیر به او حمله کرد و مردی گلوی خود را درید و از آنجا رفت. پیش تر هم طاهره در مجالس خودی «احباب» روبنده اش را برداشته بود ولی جسارت و شجاعت طاهره در جامعه ی آن روز ایران تحمل نشد، او را به فساد فی الارض متهم کردند و سرانجام با روسری خودش او را خفه کردند. اما صدای او دیگر خاموش نشد.

ما نمی دانیم که بعد از طاهره زنان چگونه و چقدر در برابر حجاب اجباری مقاومت کرده اند، زیرا مورخان مرد چندان دقت و علاقه ای به ثبت و مشاهده ی زندگی و یا مقاومت روزمره ی زنان نداشتند. نخستین نمونه های ثبت شده از اعتراض و مخالفت ها با حجاب اجباری به دوران انقلاب مشروطه تعلق دارد که چنین زنانی بسیار هم در اقلیت بودند، ولی همین اقلیت کوچک می کوشید تا از هر طریق راه را برای رهایی از حجاب اجباری باز کند.

علمای اعلام در پاسخ گنج شده اند

اولین پیوند آلت تناسلی مردانه در کشور آمریکا با موفقیت انجام شد. ولی دردسری شده برای مسلمانان گرامی

حالا باید زنگ زد به علمای اعلام چند پرسش را در مورد رخداد میمون بالا پرسید تا ملت مسلمان را از نگرانی و بلاتکلیفی نجات دهند

۱- آیا در ارتباط جنسی با همسر خود، با آلت تناسلی غریبه و پیوندی، حکم زنا ندارد؟ یا دارد؟ چنین ارتباطی حرام است یا حلال؟

۲- اصولاً پیوند آلت تناسلی کافر به مسلمان و مسلمان به کافر چه حکمی دارد؟

۳- اگر شخص اهدا کننده کافر و ختنه نشده باشد، بعد از پیوند، آیا با ختنه کردن، این آلت تبدیل به آلت تناسلی مسلمان می شود یا نه؟

۴- در این صورت آیا اهدا کننده کافر هم که بخشی از بدنش مسلمان شده خودش هم مسلمان می شود؟

۵- شخص کافری که آلت تناسلی خودش را اهدا میکند، بعد از مرگ آیا می رود به بهشت، اگر گیرنده آلت او بهشتی شده باشد؟

۶- آیا بچه حاصله از پیوند آلت تناسلی تخم حرام است؟

۷- اگر فردی با آلت قبلی خود فرزند پسر داشته و با آلت جدید از کافر گرفته شده فرزند دختر بیاورد، تکلیف خواهر و برادری آنها از نظر شرعی چیست

۸- از آن جا که علما می گویند در روز محشر تمام اعضای بدن به سخن می آیند و آن چه بر سرشان رفته شرح می دهند آیا روز محشر این آلت تناسلی پیوندی باید جوابگوی شیطنتهای صاحب اولش باشد یا صاحب دوم. و آیا خود آلت در آتش جهنم از بابت کدام صاحبش خواهد سوخت بخصوص اگر یکی از آنان اهل تنوع بوده و دیگری عابد و زاهد.

۹- پرسشها زیاد است مثل حکم وصل آلت تناسلی سیاه پوست به پایین تنه سفید پوست و اینکه این ماجرا به ارتباط باجنای آقایان در حوزه آسیب میزند یا موجب شادمانی بیشتر حجج اسلام خواهد شد؟ و غیره.

م - سحر شاعر و نویسنده نامدار

پاسخ ادعای دزدیده شدن انقلاب

اخیراً در مصاحبه تلویزیونی مهمان برنامه دزدیده شدن انقلاب را به دست خمینی مانند بسیاری دیگر تکرار کرد. به نظر من این حرف نادرستی است.

خمینی انقلاب را از که دزدید؟ از چپ ها؟ از مجاهدین؟ از بازگان و نهضت آزادی؟ از حزب توده؟ از مدعیان جانشینی دکتر مصدق و جبهه

ملی؟ از همه اینها دزدید؟

چطور توانست میان اینهمه حزب و گروه با شخصیت و بی شخصیت آگاه و نا آگاه و متنفذ و ایدئولوگ و سیاسی و روشنفکر کتاب خوانده و زندان

دیده، و مجرب و کار آزموده انقلاب را بدزدد؟

واقعاً اگر خمینی چنین هنری داشت پس بنا بر این حق به حق دار رسیده است!

در ثانی این افراد و گروه ها و شخصیت ها مگر کور بودند؟ کر بودند؟ زبانم لال بی احترامی نشود خر بودند؟ مگر نمی دانستند که دزد خیلی

قهار و خیلی دوره دیده است؟

اگر اینهمه سازمان و شخصیت و گروه و جبهه و جناح، سیاسی و روشنفکر، غرض محافظت از انقلابشان را نداشتند، چشمشان هم کور

شود و از دزدی و سرقت دیگر حرفی نزنند.

از قدیم گفته اند مواظب اموالت باش، همسایه را دزد نکن.

آنها که مواظب انقلابشان نبودند و نسل ما ها به چشم خودش دید که دودستی هست و نیست این ملت را هم در نوفل لوشاتو و هم در جماران

به خمینی تقدیم کردند دیگر بهتر است از دزدیده شدن انقلابشان حرفی نزنند. و نگویند که یک روستایی بی سواد عقل همه ما دانشگاه دیده ها

را دزدید.

از قافله ای که تا این حد خواب زده و نادان و ساده لوح است در برابر دزدی که تا این درجه طرار و تردست است، اجازه گله و شکایت ندارد.

باید گفت، اموال غارت شده این یک مشت سیب زمینی نوش جان آن دزد طرار!! جای بسی شگفتی ست کسانی که خودشان تا انتهای راه در قافله

با دزد شریک بوده اند بیش از ۴۰ سال است که از دزد گله می کنند!

خوب است اندکی هم از همراهی و راهنمایی و کلید خانه به دزد سپردن های خود گله کنند!

پاریس ۲۷ اکتبر

کافر کیست؟

کافر شخص باهوشی است که مزخرفات

دروغگویان را باور نمی کند و دست آن

ها را رو می کند. و دروغ گویان برای

جلوگیری از کساد بازارشان او را کافر

می نامند و خونس را حلال می کنند تا

مانع از رسوایی خودشان شوند.

کوروش سلیمانی

دانیس.
در همین ایام به موسا خبر می رسد که قوم تو در مصر روزگار سختی دارند.

ادامه دارد

اگر و مگرهای دین یهود موسا

سیاوش لشگری

طبقه هشتم

چند روز پیش در زنجیره خودکشی های دختران و پسران میهن ما دختر دیگری از طبقه هشتم خود را به خیابان انداخت و تکه تکه شد، خیلی ها گفتند خوش به حالش راحت شد از این زندگی. فردایش خبرآمد زنی در ماهدشت کرج به دست شوهرش با قمه قورمه قورمه شده است. و خیلی ها گفتند از دست این مرد بیمار و این زندگی غمبار راحت شد. و همان روزها دختر دیگری به نام یاسمین مقبلی در این سر دنیا از طبقه هشتم آسمان هم عبور کرد و بالاتر پرید، یاسمین مقبلی یک دختر ساده و تقریباً ریزه میزه ایرانی که از دست آخوندهای کثافت فرار کرده و نجات یافته بود سرپرستی تیم فضاوردی آمریکا را به عهده داشت برای این سفر کسی از او رضایت نامه شوهرش را برای خروج از کره زمین درخواست نکرد. یاسمین سرپرست تیمی بود که سه نفر دیگرشان مرد بودند و شوهر او به یاسمین نگفت نه نمی توانی با سه مرد اجنبی برای شش ماه به سفر آسمان و بیرون از جو زمین بروی. در اینجا از افکار پوسیده مردسالارانه و زن رانده شده از بهشت خبری نبود. یاسمین رفت که به زن ایرانی بیاموزد او چیزی از یک مرد کمتر ندارد و ثابت کرد دختران ایرانی به جای سقوط از طبقه هشتم ساختمان ها جایشان پریدن به بالاتر از طبقه هشتم آسمان لایتناهی است و در آنجا هم کسی به او حق ندارد چپ نگاه کند که برعکس سه مرد ورزیده فضاورد از روسیه، دانمارک و کانادا زیر فرامین فنی و راهنمایی او به این ماموریت بزرگ جهانی رفتند.

دختر نازنین ایرانی در کشورهای آزاد به چنین مقام هایی می رسند و در کشوری مانند ایران که زیر فرامین عقب مانده یک دین خطرناک به شدت ضد زن، ضد زندگی، ضد آزادی و ضد شادی است، باید هر روز خود را به آتش بیفکند یا از بالای هر برج و ساختمانی خود را به زمین پرتاب کند و یا بدست یک مرد نابکار پست فترت با چاقو و قمه و مش و لگد زجر کش شود و بمیرد.

**دخالت و فضولی در زندگی مردم را، آخوندها
امر به معروف و نهی از منکر می نامند.**

همان طور که نوشتیم به روایت تورات (کتاب شموت- فصل اول)، فرعون مصر از زیاد شدن جمعیت قوم بنی اسرائیل در هراس می افتد و به دو تا قابله (ماما) دستور می دهد که هر وقت عبریان صاحب فرزندی می شوند، نوزادهای پسر را سر به نیست و نوزادهای دختر را نگهداری کنید. ماماها از ترس خداوند! پسرها را هم زنده نگاه می دارند و به فرعون به دروغ می گویند قوم بنی اسرائیل مثل حیوان ها می زایند و احتیاج به ماما ندارند.

همین جا پرسش ایجاد می شود که ماماهای مصری از کجا خدا را می شناختند که از او بترسند. دوم این که اگر خدا را می شناختند چرا به فرعون دروغ می گفتند.

فرعون هنوز از نوزادان پسر عبریان می ترسد و دستور می دهد که آن ها را به رودخانه نیل بیندازند و فقط دخترها را نگه دارند.

خانواده «لوی» که دارای فرزند پسر می شوند از ترس این که او را به نیل بیندازند و نکشند نوزاد را در سبدی قیراندود می گذرانند و سبد را به رودخانه می اندازند. دختر فرعون چشمش به سبدی در رودخانه می افتد که نوزادی در آن است بچه را از آب گرفته و به دور از چشم پدرش از او نگهداری می کند نام او را هم «موشه» یا موسا که به معنی «از آب گرفته شده» است می گذارد.

موسا در دربار فرعون بزرگ می شود و به یهودی بودن خود پی می برد. و وقتی که یک مصری را می بیند که یکی از عبریان را می زند مرد مصری را سر به نیست می کند. با برملا شدن قضیه، موسا از ترس فرعون از مصر فرار می کند به سرزمین «میدیان» می رود. در آنجا موسا عاشق دختر کاهن میدیان به نام «سپورا» می شود و کارشان به ازدواج می کشد. آن ها دارای پسری می شوند به نام «گرشوم» ولی موسا فراموش می کند «گرشوم» را ختنه کند، کاری که از نان شب برای یهودی ها واجب تر است! از بی توجهی موسا، خداوند بخشنده و مهربان قصد کشتن او را می کند. و در آن لحظه خداوند یادش می رود که این فرد را می خواهد در آینده به پیامبری برساند و با او خیلی کار دارد. ولی خداوند است قصد کشتن کرده و کسی روی قصد او نمی تواند حرفی بزند! ولی از آنجا که موسا از اول زندگی انسان خوش شانسی بوده خداوند قصدش برای کشتن موسا را از یاد می برد یا پشیمان می شود که ما چیزی از آن نمی

من در رژیم آدمخواران کشته شدم

من مریم-آروین هستم، که در وقایع اخیر کشته شدم، من وکیل دادگستری سیرجان بودم که وکالت زنان رنجدیده و دختران قربانی تجاوز و کودکان بی سرپرست را با جان و دل قبول می‌کردم، من عاشق حیوانات بودم و همه گربه‌های محل را به ناهار دعوت می‌کردم، من عاشق شعر و نویسندگی بودم، بیست و هشت ساله بودم و دانشجوی نخبه دکترای حقوق از دانشگاه فردوسی مشهد، من در بیست و پنج سالگی وکیل شدم و کتابم به نام (حقوق متهم در مراحل دادرسی با رویکرد فقهی) چاپ شده بود در سیرجان دفتر وکالت داشتم و وکالت معترضان آزادی خواه اعتراضات را قبول می‌کردم با قاضی بیسواد و جانی سیرجان به نام قاضی قدیمی بر سر دفاع از حقوق موکل ۱۷ ساله‌ام وارد بحث شدم، مرا از دادگاه بیرون کردند شخصی به نام زید آبادی، کارشناس دادگستری تعقیب می‌کرد، در اعتراضات سراسری از من فیلم گرفت و با خشنونت بی حد به طوری که با مقنعه‌ام روی زمین کشیده می‌شدم همراه با مادرم بازداشت شدم، ۲۰ روز شکنجه شدم به من انواع دارو خوراند می‌شد و شبها با باتون بر پاهایم می‌زدند وقتی از خوردن دارو ممانعت می‌کردم، شکنجه می‌شدم من در خود مچاله شدم، با گازهای سمی به سلولم حمله می‌شد، بدون اسپری نمی‌توانستم نفس بکشم سرانجام بعد از ۲۰ روز به قید ضمانت در ۲۱ آذر آزاد شدم و در حالی که منتظر نتیجه دادگاه و پرونده‌ام بودم، دادگستری و دادستان جنایت کار قصد ابطال پروانه وکالت مرا کردند.

از هر جنایتی برای ساکت کردنم استفاده می‌کردند حالم روز به روز بدتر میشد، تهوع، استرس، سردردهای پی‌پی، سوزش چشم دردهای شبانه، افزایش کبودی‌های پاهایم زندگی را برایم سخت کرده بود، به دکتر مراجعه کردم اما تشخیص آنچه بر سرم آمده بود بدون دسترسی به آنچه به من تزریق و خوراند شده بود ناممکن بود.

روزهای آخر به سختی نفس می‌کشیدم اما روز قبل از آسمانی شدنم به دادگستری کرمان رفتم تا محکم در برابرشان بایستم و فریاد زن، زندگی، آزادی‌ام را بالا ببرم و قاضی محمدی با آن لبخند شیطنانی اش به من گفت که تو نابود شده‌ای و خبر نداری!! فردای آن روز نوزدهم بهمن با مادرم حرف می‌زدم که به یکباره سرم گیج رفت و همه اصوات اطرافم به زوزه‌هایی تبدیل شدند، بدنم تحمل این همه شکنجه را نداشت و من نتوانستم وکیل مدافع خود باشم. راستی رساله دکترایم ناتمام ماند شما تماشا کنید.

نخستین کار پس از سقوط رژیم آخوندی، تعطیل و منفجر کردن حوزه‌های طلبگی در قم است!

میرزا آقا عسگری. مانی

سوگ سرودی برای مراسم خاکسپاری

خاکسپاری به آئین ایرانی و غیر عربی در آرامستان ها (گورستان ها) رواج یافته. درون ایران برخلاف رویه اسلامی، زن ها زیر تابوت می روند که در گذشته عملی حرام بود، در هنگام خاکسپاری به جای گفتن لا اله الا الله موسیقی می نوازند و شعر می خوانند. «سوگ سرود» زیر را برای خاکسپاری نوشته ام که هر کسی می تواند به جای قرآن در هنگام خاکسپاری عزیزانش و دوستانش بخواند و با فوت شدگان بدرود بگوید.

سوگ سرود ایرانی

ای انسان گرمایی که امروز ما را ترک می کنی

اکنون که تو را به مادرمان زمین می سپاریم

به زمینی که از آن زاده شدی، بر آن زیستی و در آن خفتی، تو را بدرود می گوئیم- (مهمانان می توانند تکرار کنند، بدرود، بدرود، بدرود)

ای گرمایی، زندگی ات سرشار از فرودها بود و فرازا

سرشار از رازها بود و نیازها، از رنج ها و شادی ها

اما همین که در میان ما زیستی، بخشی از نیک بختی ما بود

از این روی یادت را، مهرت را با خود به خانه برمی گردانیم

نامیرا باد یاد تو، ما نا باد نام تو

تو را بدرود می گوئیم (همگی، بدرود، بدرود بدرود)

هر زندگی پایانی دارد، هر آغازی سرانجامی دارد.

سرانجام تو، که سرانجام ما نیز خواهد بود

اکنون که تو را به مادر ماندگارمان زمین می سپاریم

نام تو، یاد تو، و مهر تو را در خود نگاه خواهیم داشت

و با تو بدرود می گوئیم، (همگی، بدرود، بدرود، بدرود)

باشد که در گیاه دوباره برویی، باشد که با درخت دوباره برآیی

باشد که همراه در آب و در خاک و در هوا و در نور روان باشی

باشد که جاودان باشی مانند زمین، و روان در زمین

با تو بدرود می گوئیم، (همگی، بدرود، بدرود، بدرود)

هم میهن گرمایی این سوگ سرود ایرانی را کپی بگیر و تکثیر کن. سپاس

خوردن شراب با آرزوی سلامتی دیگران هزار

شرف دارد به خواندن نماز جمعه با آرزوی

مرگ بر این و آن! کهن دیار آریایی

نامه یک افغانی به خدا

محترم خدا صاحب! می دانم آدرس دادن به شما اشتباه است، چون شما آدرس همه را دارید، اما از آن جایی که ما در یک موقعیت کور «راداری» قرار گرفته ایم و کوه های بلند کشور دیدن را برای غیر افغانی سخت کرده است اغلب ما احساس می کنیم از نظر چشم شما هم پنهان مانده ایم.

اگر بخواهی دقیقاً بدانی من از کدام ملت شما حرف می زنم زحمت بکشید یک گوگول کنید و بنویسید کدام کشور در همه احوال از پیشرفت، دانش، رفاه، خوشحال بودن مردم، احترام جهانی، خوشبخت بودن زنان جامعه، و... و... و حتا احترام به پاسپورت، بین همه کشورهای جهان آخر است نام کشور من را می بینید، و می بینید نوشته افغانستان...

حالاکه فهمیدی ما از کجای این کره زمین باشما تماس گرفته ایم زحمت بکش به طور ناشناس چند روزی مثل آدم بیا بین ما زندگی کن تا ببینی مردانی در بدر، خاک بر سر که چند متر پارچه به دور سر پیچانده، سلاح به شانه انداخته و صورتشان پر از پشم است چگونه بر ما حکومت می کنند. نام دولت مان طالبان و یک رئیس داریم به نام «ملاحسن آخند». عیب گرفتن خوب نیست اما این آدم را که خلق کردی بعضی پرزه هایش (قطعاتش) را نصب نکردی، از جمله پرزه ای که باعث شود انسان با او دو کلمه گپ بزند مثل آدم!

خدا جان من شیطانی نمی کنم ولی همین آخند که ذکرش شد دیشب در مسجد به قدرت تو اشاره و گپ می زد. راست و دروغش به خودت مربوط است ولی یک سری اتهام هایی را به شخص شما وارد کرد که اگر راست باشد خاکم به دهن، انگار شما رسماً با تروریست ها و مافیای موادمخدر هم دست هستید.

ملاحسن می گفت که به کمک خدا (یعنی به کمک شما) افغانستان را تصرف کرده است و به کمک شما اسلام راستین را در افغانستان علم کرده است، یعنی شما کمک کردید که او و همدستانش مردم افغانستان را بکشند، مکاتب (مدرسه ها) را ببندند، کتاب ها را بسوزانند، جاده و پل ها را انفجار دهند و یک کشور نیمه سالم را به قهقرا ببرند. ما تا حال فکر می کردیم آمریکا این کار را کرده، حالا مدرک پیدا شده که ملاحسن می گوید همه این ها به لطف خداوند یعنی شما بوده که به ملاحسن ها کمک کردید تا به پیروزی برسند و یک ملت مظلوم و بی پناه را به دهان گرگ ها انداخته اید. ملاحسن می گفت اگر نان و آب و غذا کم است این ها همه وعده رزق خداوند است، باز هم تقصیر را به گردن شما انداخت و او راضی به رضای شماست. آیا همین طور است. پس وعده شما چه موقع به عمل تبدیل می شود. هزاران کودک و زن گرسنه شب ها به بستر خواب

می روند. آیا شما هم برنامه ندارید. خدا جان این طور که ملاحسن پای تو را وسط کشیده دیر یا زود مردم ازت دلخور می شوند. مردمی که به خاطر رزق و روزی وعده داده شده تو مجبور شوند دخترش ساله شان را بفروشند دیگر احترامش را نسبت به تو از دست می دهند. دخترانی که به خاطر دستورات تو نتوانند به مکتب بروند تا چند ماه دیگر قید تو و پیامبرانت را می زنند مثل دختران ایران که حجاب شان را هم برداشتند. زنی که به خاطر کمک تو به طالبان مجبور شود کارش را از دست بدهد و تن به روسپی گری بدهد دیر یا زود روی تو خط قرمز می کشد. اگر ملاحسن دروغ می گوید که تو باعث پیروزی طالبان شدی حرفی بزنی، بیا مداخله کن که آبروی تو و جان یک ملت در خطر است. من هم طاقتم طاق شده بیشتر از این منتظر رحمت تو نمی توانم باقی بمانم اگر تا پیش از آمدن سرمای زمستان به داد ما نرسی بین ما همه چیز پایان می گیرد.

با احترام موسی ظفر

سخنان یک امام سنت در بلوچستان

چند سال پیش که رفته بودم به یک نمایشگاه در تهران. تمام غرفه ها خالی بود و بازدید کننده ای نداشتند. یک جا فقط صف بود، صف ساندویچ! اما اگر گذرتان به ژاپن افتاد دیدید جایی صف است پشت صف نایستید چون نه مرغ منجمد می دهند، نه روغن می دهند، نه تخم مرغ. اگر صفی در ژاپن دیدید به احتمال زیاد صف کتاب است که به درد من و شما نمی خورد!

در آن جامعه ای که صف کتاب نباشد صف ها برای مرغ و روغن و شکر و تخم مرغ و غیره تشکیل می شود. در آن جامعه ای که صف کتاب نباشد آن جا حتماً جهان سوم است. آن جامعه ای که برای تغذیه شکمش صف دارد و برای تغذیه مغزش صف ندارد آن جا جهان سوم می شود. بروید به خانه یک مسلمان نگاه کنید چند تا کتاب در خانه دارد؟ اگر او آدم خیلی خیلی زبر و زرنگی باشد، «آی کیوی» مغزش بالا باشد و اهل مطالعه هم باشد دوسه تا کتاب بیشتر ندارد که یکی از آن ها کتاب دستور آشپزی چی بخورم و دیگری هم کتاب تعبیر خواب «ابن سیرین»! و البته یک قرآن که بخواند هم معنایش را نمی فهمد. ملتی که تمام سطح مطالعه اش این است ملت جهان سومی است، این ها را حیف موشک که روی سرشان خالی کنند. این ها خودشان مرده اند. لازم نیست برایشان کاری بکنید.

افتخار مذهب این بوده که نواخ بشری را زجر

بدهد و به جایش نسل فرومایه و فریبکار

پرورش دهد. سیمون دوبوار

سیمون - گوینده عرب

پژوهشی درباره بیماری «صرع» محمد در تلویزیون الحیات

با درود به بینندگان گرامی - در برنامه امروز «محمد پیامبر اسلام را زیر ذره بین طب و علم مشاهده می کنیم. این پژوهشی است که دوسال به طول انجامید. برای تهیه مدارک و انتخاب میهمانان و مراجع مورد اطمینان. در ارائه این برنامه خاطر نشان می کنم که هدف کوچک کردن یا تحقیر و تمسخر نبوده بلکه هدف آن است که با ارائه شواهد و مدارک به بیننده امکان تصمیم نهایی برای قضاوت داده شود.

هدف نهایی آن است که از خود پرسیم آیا آنچه را که پیامبر اسلام گفته از روی سلامت و حقیقت است یا خیر و یا این که او مریض بوده و یا به دروغ ادعای پیامبری می کرده؟ پرسشی که پیش از آغاز تحقیق ما در سر داشتیم این بود که آیا می شود سلامت روحی محمد را با روش های روان درمانی بررسی کرد؟ آیا این مراجع علائم و نشانه های کافی از وضعیت محمد بدست می دهند که بتوان آن ها را در اختیار روان پزشکان و متخصصین اعصاب گذاشت تا آن ها بتوانند تشخیص درست و دقیقی از حال روانی او به ما بدهند؟ آیا آن علائم و نشانه ها ساخته و پرداخته هواداران او بوده است یا این که آن ها نشانه هایی بودند که اینان به چشم خود دیده بودند؟

من (سیمون) تصمیم گرفتم برای کشف حقیقت وارد این ماجرا شده تا پاسخ ها را پیدا کنم چون آثار و کتاب هایی را که در این مورد نوشته اند بسیار اندک می باشند یا وجود ندارد. این برای نخستین بار است که حال روانی محمد به طور علنی در رسانه ها پخش می شود. این ماجرا با تمام مشکلاتش ارزش اکتشاف دارد. از شما دعوت می کنم در این ماجرای شجاعانه علمی مرا همراهی کنید.

اولین منبع: قرآن. آیا قرآن به مواردی از بیماری در محمد اشاره می کند؟ آیا کسانی از مخالفانش او را به بیمار بودن متهم می کنند؟ و کدام آیات به آن اشاره می کنند؟

من کلمه دیوانه یا مجنون را جستجو کردم. این کلمه را یازده بار در قرآن یافتیم که در هفت مورد از آن ها مستقیماً به محمد اشاره می شود. به علاوه دو آیه که می گوید «همدم تو توسط جن اشغال نشده، او تنها یک هشدار دهنده آشکار است. سوره ۷-۱۸۴ و سوره ۴۶-۳۴، سه آیه دیگر نیز وجود دارد که اشغال بودن محمد توسط جن را کتمان می کند. سوره ۲۳ و سوره ۳۴، پس در کل قرآن شانزده بار کتمان می شود که محمد دیوانه است. تعداد نسبتاً زیادی برای یک تهمت نسبتاً کوچک.

آیا محمد واقعاً دیوانه (مجنون) بود؟ یا آن که یک تهمت است از سوی حریفانش؟ یا این یک ناراحتی ناشناخته برای مردم آن زمان بود که آن را دیوانگی می نامیدند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش ما باید به قرآن رجوع کنیم.

در سوره قلم قرآن می نویسد نه تو دیوانه ای نه مجنون (۶۸۰۱ و ۶۸۰۲).
منبع دوم: احادیث. با جستجو در احادیث اسلامی دریافتم که به طور مثال در سوره ۷ آیه ۱۴۸ «همدم آن ها توسط جن اشغال نشده است. او تنها یک هشدار دهنده آشکار است. ال رازی می نویسد، درود بر او که وقتی وحی بر او نازل می شد حالت عجیبی او را فرا می گرفت، صورتش تغییر کرده بیرنگ می شد و حالتی شبیه به غرق شدن به او دست می داد. نادانان به آن دیوانگی می گفتند یعنی محمد عادتاً حالتی غیر نرمال داشت که پیروانش آن را حالت وحی می نامیدند و مخالفانش آن را به منزله جنون و دیوانگی می دیدند.

در تعبیر سوره ۱۵ آیه ۶ که می گوید «آن ها می گویند» ای که به تو پیغام آشکار می گردد، حقیقتاً دیوانه هستی! آل رازی می گوید درود بر او که وقتی وحی بر او نازل می شد حالت عجیبی او را فرا می گرفت حالتی شبیه غش که آن ها فکر می کردند دیوانگی است.

پس بنابراین اتهامات مخالفین محمد به او بدون پایه و اساس نبودند. آن ها علانمی را در محمد می دیدند که به نظر آن ها فقط یک دیوانه می تواند داشته باشد.

پاسخ قرآن به این اتهامات علیه محمد چیست؟ قرآن در آیات متعدد دیوانه بودن محمد را انکار می کند و حتا مردم را تهدید به عذاب می کند اگر کسی او را مجنون بداند «به رحمت خدا تو مجنون نیستی» ما به راستی شما را قصاص خواهیم کرد.

پس قرآن هیچ پاسخی برای تهمت های مردم ارائه نمی دهد.

ادامه دارد

**از یک روستایی بی سواد پرسیدند،
آینده ایران را چگونه می بینی؟ پاسخ
داد، تا زمانی که یکی یکی به حکومت
فحش می دهیم و دسته جمعی صلوات
می فرستیم وضعیت همین است!
گفته این مرد را با طلا باید نوشت!**

تنها حکومت دزدها و هیزهای جهان

آخوندها و یاران آن ها الگوی بارزی از دزدسالاری، فریب سالاری و پست فطرتی در جهان هستند. چنین حکومتی در جهان و شاید تاریخ بشری بی سابقه است. در کشوری که سرشار از منابع طبیعی است، موقعیت سیاسی بی نظیری دارد، مردمش در طول ۴۳ سال با چنین حکومتی کارش به جایی رسیده است که بیش از هفتاد درصد آن ها زیر خطر فقر رفته اند. پول این کشور را سردمداران دزد و چپاولگر بی ارزش ترین پول جهان و پاسپورت گرانقدرش را به بی اعتبارترین پاسپورت دنیا تبدیل کرده اند.

از وضعی که کشور ما پیدا کرده تک تک ما ایرانی ها چه مخالف و چه موافق رژیم باید شرمند باشیم، چون مردم جهان که نمی دانند کدام از ما موافق یا مخالف با رژیم فعلی هستیم. آن ها ما را ایرانی می دانند که رهبران کشورمان همین پست ترین انسان های روی زمین اند.

در بیرون از کشور که ده درصد از هشت میلیون ایرانی مهاجر هم در کارهای میهنی شرکت نمی کنند. بیشتر ما ایرانیان در بیرون بی خیال هر آنچه می گذرد هستیم. درون کشور هم به جز آن سه چهار هزار جوانی که به دنبال آزادی هستند بقیه مردم بیشتر در پی حقوق شخصی خود هستند که کم می باشد یا دیر پرداخت می شود. در مجموع ملت به دنبال آزادی و رهایی از دست این رژیم ضد بشری نیست، فقط شکایت دارد و گله می کند که گرانی بیداد می کند. همین و همین، تا جایی که وزیر کودن یکی از وزارت خانه ها در مصاحبه ای گفت مردم پس از ساعت ها ایستادن در صف مرغ ابراز رضایت داشتند.

وزیر بهداشت که بدترین کارنامه و اکسیناسیون را دارد می گوید ما برای همه دنیا واکسن تولید خواهیم کرد! امام جمعه یکی از شهرستان ها گفته است آمریکا برود فکری به حال دلار خودش بکند که هر روز گران تر می شود! آخوند مسئول حجاب اردبیل گفته زن من شبیه الاغ است و فقط خودم سوارش می شوم! وزن بی حجاب مانند یک اتوبوس است که همه سوارش می شوند!.

آیا زنان ما در بیرون از کشور به این توهین ها هیچ اعتراضی می کنند. یا مردان ما به سخنان احمقانه و خطرناک پاسدار رضایی که گفت با اسیر گرفتن سربازان آمریکایی، بابت هر اسیر میلیارد ها دلار باج خواهیم گرفت و مشکلات اقتصادی را برطرف کرد، پاسخ دندان شکنی دادند که آبروی یک ملت را نبرد.

این اراذل حاکم شده در میهن ما همه فرزندان و عاشقان کسی هستند که می گفت اقتصاد مال خر است. آیا با این وضع رقت انگیزی که گریبان ما را گرفته، شما هم منتظر امام زمان نشسته اید؟

مقام زن در اسلام

امام باقر گفته خدا غیرت را برای زنان قرار نداده (باید بی غیرت باشند) غیرت فقط برای مردان است. چون زنان بی ایمانند و در موقع ازدواج های مکرر شوهر غیرت به خرج می دهند (ناراحت می شوند) آن ها به احکام خدا معتقد نیستند. (ابواب مقدسات النکاح باب هفتاد و هفتم) برگرفته از توضیح المسائل نوشته شجاع الدین شفا برگ ۵۸۵ چاپ سوم ۱۳۷۱ جیبی.

ادوارد براون مورخ غربی می نویسد:
تغییرات ناشی از قبول اسلام در نزد ایرانیان از پوست فراتر نرفت و به درون نرسید. آن ها با نوآوری هایی چون تشیع و عرفان خیلی زود آیینی را که با شمشیر عرب بر آن ها تحمیل شده بود به چیزی تبدیل کردند که گرچه در ظاهر شباهتی با اسلام داشت ولی در محتوا با آن چه پیامبر عرب در نظر داشت بسیار متفاوت شد.

پیش از انقلاب، زنان روسپی می رفتند مشهد توبه کنند.
پس از انقلاب اسلامی، زنان تحت ستم و گرسنه می روند مشهد که روسپی گری کنند. دست آوردی بزرگ از انقلاب اسلامی آخوندی.
ب - تیموری

سیاوش لشکری

از خاطرات خروج یا فرار من

قسمت سوم

روزهای اول انقلاب ادارات از جمله نیروی هوایی تقریباً نیمه تعطیل بود و برخی به اداره نمی رفتند، من از آن جمله بودم چون از عاقبت جانبداری ام از رژیم شاهنشاهی آن هم تا آخرین روزی که فردایش انقلاب شد بیمناک بودم و می دانستم دیر یا زود به سراغ من هم خواهند آمد نه تنها بخاطر تبریک تولد گفتن به شاه و نوشتن شعار برعلیه خمینی بلکه بخاطر مخالفت من با دینی بود که با تجاوز و زور به میهن ما آمده و پوست از سر نیاکان و نسل های زیادی کنده بود و در یکی دوسال آخر رژیم شاهنشاهی تقریباً بین دوستان اداری و همه بستگان و آشنایان من به عنوان یک مخالف و روشنگر دینی شناخته می شدم، یعنی تقریباً همین کاری را که در بیداری انجام می دهم آنجا هم بطور شفاهی انجام می دادم و فقط یک مقاله روشنگری در همین راستا بنام سفره بی بی سه شنبه را در زن روز نوشتم. که مقاله بعدی مرا چاپ نکردند و عذر من را خواستند ولی با آمدن یک رژیم خونبار اسلامی تندرو ماجرا عوض شد و افرادی مانند مرا، ملت مسلمان و فرصت طلبانی که یک شبه دیندار شده بودند تحمل نمی کردند حتا بعضی از بستگان خودم.

لذا به همسرم گفتم ما باید هر چه زودتر کشور را ترک کنیم، وگرنه با این بلبشو، بگیر و ببندها، اعدام ها، زندان کردن های بی حساب ول کن من هم نخواهند بود. همسرم گفت کجا برویم ما که نه پول داریم و نه کسی را در خارج می شناسیم، در آمریکا یک خواهر داری که دوران پیری و بازنشستگی اش را می گذراند و کاری از دستش برای کمک به ما ساخته نیست، فوقش با این دوتا بچه یک هفته هم مهمان او شویم بعدش چی؟ به او گفتم زندگی ما فعلاً در خطر است، و من این مذهبی ها را می شناسم، اگر شما نمی آیی من بچه ها را بر میدارم و میروم. این بچه ها هر دوشاگرد اول کلاس های خود هستند اگر اینجا بمانند آینده نخواهند داشت.

همسرم برای اینکه بهانه دیگری بیاورد گفت ما که ویزای هیچ کشوری را نداریم کجا بما اجازه ورود می دهند. نام ویزا را که آورد مثل فخر از جا پریدم و یادم آمد که بیش از یک سال است من پاسپورت هایمان را به شهناز خواهر زاده ام که در سفارت آمریکا کارمند قسمت ویزا می باشد داده ام و هر وقت به او می گویم شهناز جان یک ویزای یک ماهه آمریکا بده ما برویم مرخصی و ضمناً مامانت خواهر عزیزم را ببینم پاسخ می دهد دایی جون هر وقت واقعا تصمیم به رفتن داشتی بگو مهر بزnm و

برایتان بیاورم جای نگرانی نیست. ولی موقعیت مسافرت هیچ گاه پیش نمی آمد و داستان پاسپورت ها به فراموشی می رفت. وقتی همسرم گفت ما که ویزای هیچ کشوری را نداریم یاد خواهر زاده افتادم. تلفن را برداشتم به او زنگ زدم و گفتم شهناز جان این بار ما تصمیم جدی گرفتیم سری به آمریکا بزنیم لطفاً پاسپورت هارا یک ویزای سه ماهه بزن و فوری بدست من برسان. گفت چشم هفته دیگر به دیدنتان می آیم آن ها را می آورم. به او گفتم هفته دیگر من باید از اینجا رفته باشم تا یک ساعت دیگر خودم می آیم سفارت آن ها را بگیرم، فقط جلوی در سفارت سفارش کن مرا راه بدهند. گوشی را قطع کردم و راه افتادم. به سفارت که رسیدم دیدم یک صف طولانی برای گرفتن ویزای آمریکا پشت دیوار سفارت تشکیل شده است. رفتم جلوی در گفتم من دایی شهناز خانم هستم گفت بفرمایید اطاق شماره سه منتظر شما هستند.

خود را به اطاق شهناز رساندم مرا که دید پس از روبوسی و احوالپرسی گفت دایی جان اوضاع خیلی خراب است شاه هم که رفته معلوم نیست چه خواهد شد. همین طور که حرف می زد پاسپورت ها را از کشوی میزش بیرون کشید با ویزای شش ماهه داد دستم. سپاسگزاری کردم و به او گفتم چه صف درازی پشت در سفارت تشکیل شده گفت، مردم دسته دسته دارند میروند مخصوصاً هنرمندان، چند روز پیش به ستار و شهرام شب پره ویزا دادم خدا به داد ماهایی برسد که برنامه رفتن نداریم. به او گفتم اگر همدیگر را ندیدیم الآن خدا حافظی می کنم. و اصلاً فکرش را نمی کردم که درست فردا ی آن روز نزدیکی های ظهر بشنوم سفارت آمریکا به تسخیر نیروهای انقلابی سقوط کرد و دانشجویان خط امام سفارت آمریکا را اشغال و کارمندان سفارت را اعم از آمریکایی و ایرانی دستگیر و زندانی کرده اند! که البته ۲۴ ساعت بعد سیاه پوستان آمریکایی و کارمندان ایرانی از جمله خواهرزاده مرا آزاد کردند ولی بقیه را همانطور که همه می دانید ۴۴۴ روز گروگان خود نگه داشتند. بالاتر از شانس بود که پس از یک سال درست یک روز پیش از سقوط سفارت بروم و پاسپورت هایمان را بگیرم وگرنه بدون پاسپورت به افغانستان هم نمی توانستم بروم چه رسد به آمریکا.

بلا فاصله از طریق دوستان صمیمی و یکی از تیمساران آشنا که فامیلی دوری با هم داشتیم فوری دو درخواست جداگانه یکی برای یک ماه مرخصی استعلاجی و یکی هم درخواست بازنشستگی به دفاتر مربوطه فرستادم. آن روزها جمهوری اسلامی خیلی دوست داشت از دست نظامی های شاه هر چه زودتر خلاص شود آن ها را با سرعت پاکسازی می کرد و به بازنشستگی ها خیلی سریع پاسخ مثبت می داد. چند روز بعد از فرستادن درخواست های مرخصی و بازنشستگی مجبور بودم برای پی گیری مرخصی ام به ستاد نیروی هوایی بروم، همان جایی که خود من خدمت می کردم. از پله های ستاد در حال بالا رفتن بودم که سرهنگ



گویی جهان جلوی چشمانم سیاه شد و همه چیز را پایان یافته دیدم با مامور مربوطه کمی چانه زدم که بیشتر بگردد شاید در قفسه اشتباهی گذاشته باشند ولی پیدا نکرد. راه حل او این بود که خانم و بچه ها بروند انگلیس تا خودم بعدا که وضع پاسپورتم معلوم شد بروم و به آن ها بپیوندم! گفتم نه ما باید با هم برویم.

چمدان های ما را بده برگردیم خانه تا من بروم دنبال پاسپورتم. پنج شش چمدان بزرگ را پس گرفتیم و بسمت در خروجی که فامیل ها همه هنوز ایستاده و منتظر بودند تا ما پرواز کنیم حرکت کردیم، آن ها حاج و واج که چه شد چرا برگشتید مادر همسر من که از شب پیش همه اش گریه می کرد خیلی خوشحال شد که دخترش برگشته ولی بقیه مرتب می پرسیدند چه شده که برگشتید، گفتم پاسپورت من اینجا نیست، احتمالا من ممنوع الخروج هستم، باید بروم دنبالش ببینم چرا ممنوع الخروج ام کرده اند. البته خودم خوب می دانستم موضوع از کجا آب می خورد. پرسیدند پس چکار باید کرد پاسخ دادم من یک ماشین از شما ها باید قرض کنم هم الان بروم دفتر دادگاه انقلاب در زندان اوین نمی خواهم صبر کنم تا فردا، شما ها خانم و بچه ها را ببرید منزل، من یکی دو ساعت دیگر اگر اتفاقی نیفتاد برمی گردم. پسر عمویم پرسید چه اتفاقی مگر شما چکار کرده ای؟ گفتم مملکت این روزها حساب کتاب ندارد و هیچ چیز سر جایش نیست و بهانه گیری کار سختی نیست. ماشین یکی از آن ها را گرفتم از آنها خدا حافظی کردم.

هنوز هوا تاریک است و برف شدیدی میبارد. قلبم بشدت میزند که آیا من با پای خودم می روم که گرفتار شوم آیا بعدا پشیمان نخواهم شد که چرا دستی دستی خودم را تحویل دادم.

ادامه دارد

**ما نشدیدیم یک بار خداوند به
یکی از پیامبران فرمول داروی
یک بیماری بی درمان را الهام
نماید. به جایش او بیشتر به فکر
روابط جنسی پیامبرانش بوده تا
تندرستی مردم.
حمید صیادی**

سلطانی را وسط پله ها دیدم ایستاده و انتظار مرا می کشید تلفنی به او گفته بودم می آیم و با اشاره گفت برگرد برو اوضاع خراب است امروز در سالن نماز خوانی همه از تو صحبت می کردند که لشگری چرا غیبت کرده و به اداره نمی آید و همه از تبریک تولدی که برای شاه نوشته بودی اطلاع دارند و در کمیته اسلامی قسمت ستاد منتظر برگشت تو هستند. برگرد برو که وضع خراب است از همان جا برگشتیم منزل به همسر داورا گفتم و فهمید که موضوع جدی است و بزودی سراغ من هم خواهند آمد. بی سر و صدا شروع به تقسیم و فروش اثاث خانه بین فامیل و دوسه دوست بسیار نزدیک کردیم و منتظر بودیم یکی از درخواست های من برای مرخصی یا بازنشستگی هر کدام زودتر برسد بلیط هواپیما بخرم. همان طور که آماده سفر می شدم دوست هم دوره ای ام خبر خوش پذیرفته شدن مرخصی استعلاجی ما را داد. همسر من سال ها بود بیماری شدید معده داشت و چند سال پیش هم یک سفر ۱۵ روزه او را به لندن برای دیدن پزشک فوق تخصص برده بودم و پرونده بیماری او را داشتیم و در درخواست مرخصی ام این سابقه را ذکر کرده بودم که خوشبختانه با کمک دوستان ورقه مرخصی ام را گرفتم و اقدام به خرید بلیط برای رفتن به انگلستان کردم چون آن روزها ارتباط با آمریکا و پرواز مستقیم قطع شده بود. حالا باید پاسپورت هایمان را به وزارت امور خارجه می دادیم تا هنگام ترک کشور در فرودگاه بما تحویل بدهند. پاسپورت ها را تحویل دادیم و تاریخ پرواز را از ما گرفتند. دوسه روز بعد صبح بسیار زود پرواز ما به لندن بود چهار پنج ماشین از بستگان ما را تا فرودگاه بدرقه کردند و همه ایستاده بودند تا ما پرواز کنیم برگردند منزل. فامیل های همسر من چند بار از او پرسیده بودند چرا سیاوش خان نگران است او که کاره ای نبوده از چه نگران است بلندگو اعلام کرد مسافران پرواز انگلستان چمدان های خود را تحویل دهند ما هم در صفی که تشکیل شد ایستادیم تا چمدان ها را واریسی کنند و پاسپورت هایمان را بگیریم که سوار هواپیما شویم، نوبت بما رسید چمدان های ما را که معلوم بود چمدان های برنگشتن است خیلی با دقت بازدید کردند یعنی زیر و رویش کردند و من هم می دانستم جای کوچکترین بهانه ای نگذاشته بودم نه پول اضافی، نه حتی یک انگشت و گردنبند قیمتی، فقط لباس بود و وسائل شخصی و مدارک ترجمه شده و البته یک نسخه از کیهانی که به پادشاه تبریک گفته بودم چون آن را برای گرفتن پناهندگی لازم داشتم. چند تا از کتاب های بچه ها را با روزنامه جلد کرده بودم که روزنامه مربوطه شناخته نشود.

چمدان ها را بستیم و مامور مربوطه شروع کرد به دادن پاسپورت ها اول پاسپورت بچه ها را داد دستشان سپس پاسپورت همسر را بمن که رسید پاسپورتنی نبود مامور مربوطه گفت پاسپورت شما را نفرستاده اند هر کس پاسپورتش این جا نیست باید به دفتری که در زندان اوین است مراجعه کند و اگر مشکلی نداشته باشد پاسپورتش را بگیرد. در یک آن

**اگر جمهوری اسلامی برای
غربی ها زیان داشت، حتماً
عوضش می کردند!**

**انسانی که برای آزادی
کشورش از مال خود نگذرد،
از جان خود نخواهد گذشت!**

**باور داشتن به درختی که
وجود دارد خیلی بهتر است از
باور داشتن به دینی که باید
در خیال آن را ساخت!**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

پوزش خواهی

من یکی از جوانان قدیم یهودی هستم که مدتی است پنهان از خانواده و فامیل دینم را به قول مسلمان ها سه طلاقه کرده ام و به این وسیله می خواهم از مسلمان ها و مسیحی ها پوزش بخواهم که دین شان را ما ساختیم و آن ها را هم به گمراهی کشانیدیم. ما خدا را در زمین ساختیم و به آسمان فرستادیم. گرفتاری های بین مردم و اختلاف های آن ها که بارها موجب جنگ و کشتار شده زیر سر همین تورات ماست. که دیگران هم از آن کپی کردند و هر کدام عده ای را مانند خود ما منحرف نمودند. امیدوارم به سهم یک یهودی از بند دین آزاد شده پوزش مرا بپذیرید.

فرشید موسافر

بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.